

بسم الله الرحمن الرحيم

پدر دستش را برشانه ی فرزندش گذاشت و از او پرسید در این دنیا چه کسی قدرتمند است؟ پسر گفت: من، پدر باردیگر پرسید، پسر دوباره همان جواب را داد، پدر که کمی ناراحت شده بود دست از شانه های پسر برداشت و به سمت در رفت. بعد از کمی مکث برای بار سوم سوال خود را پرسید پسر این بار گفت: شما. پدر با تعجب پرسید: چرا دفعات قبل این را نگفتی؟ پسر گفت: زیرا دست شما بر شانه های من بود.

این حس مشترکی که بعد از شنیدن این داستان در وجود همه ی ما یادآوری شد بیش از یک حس یک نیاز است. نیازی که تنها در صورت یافتن آن حامی برطرف می شود. آن حامی کیست؟ چه کسی همواره دست حمایتش بر شانه ی من است؟ در پاسخ به این نیاز به یاد سید بزرگواری افتادم که یک روز برایم تعریف می کرد:

«سحرگاهی دلم هوای دیدار آقایی را کرده بود رفتم به سمت خانه ی اش اجازه گرفتم، وارد خانه شدم رفتم به سمت سرداب خانه. آن جا محل عبادت آن آقا بود. وارد سرداب شدم دیدم آن آقا مشغول دعا هستند. غرق راز و نیاز بودند با خودم گفتم ببینم آقا چه دعایی می خوانند و از خدا چه می خواهند؟ دیدم این چنین می فرمایند: «خدایا شعیان ما گناهان زیادی به اتکاء محبت و ولایت ما انجام داده اند. پشت گرمی آنها به ماست و چشم شفاعت به ما دارند.»

سید رو به من کرد و گفت: وقتی این عبارات را شنیدم تکان خوردم! قربان این مهر و محبت، و آقایی بروم. امام عصر در خلوت به سرداب مقدس و محل عبادتش آمده و برای شیعیان وساطت می کند. «

بله ما حمایت حامی به نام امام عصر را در پشت خود داریم آن وجود نازنین از سر محبتی که به ما دارند برای ما دعا و استغفار می کنند. نه تنها امام عصر این گونه هستند بلکه پدران ایشان هم این گونه بودند. خود می دانی که مادر آن بزرگواران حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها بودند. همان

مادری که کریم اهل بیت امام حسن مجتبی در شرح حال ایشان فرمودند: «شب جمعه ای از خواب بلند شدم؛ مادرم زهرا سلام الله علیها را در حال عبادت دیدم. غرق در عبادت بودند دائما در حال رکوع و سجده بودند، تا نزدیکی های صبح. حالا دیگر نوبت دعا کردن و عرض حاجت شده بود، انتظار داشتم برای خود دعا کنند، اما برای زنان و مردان مومن دعا می کردند، آنها را اسم می بردند، زیاد دعایشان می کردند، و برای خودشان دعا نمی کردند.»

داشتن توقع فضل و کرم از این خاندان توقع بی جایی نیست زیرا تربیت شده چنین مادری هستند. تربیت شده چنین مادری هستند که وقتی فردی مقروض به فرزند صدیقه کبری یعنی امام سجاد علیه السلام مراجعه می کند و به ایشان می گوید:

ای پسر پیامبر، من امروز را آغاز کردم در حالیکه قرض ۴۰۰ دیناری داشتم و نمی توانم آن را ادا کنم. حضرت به شدت گریستند. پرسیدند علت گریه شما چیست؟ فرمودند: چه رنجی از این بزرگتر که انسان برادر مومن خویش را فقیر ببیند و نتواند به کمک او بشتابد. وقتی اهل مجلس متفرق شدند؛ فردی گفت: از این خانواده تعجب می کنم که گاهی می گویند زمین و آسمان مطیع ما هستند و گاهی گویند از برآوردن نیاز برادر مؤمن خود عاجزیم، و این جملات را بعنوان طعنه بر زبان خود جاری کرد. شیعه مقروض وقتی این کلام را شنید نزد امام علیه السلام آمد و عرض کرد: ای پسر پیامبر! چنین مطلبی گفته شده که شنیدن آن بر من از تحمل مشکل خودم دشوارتر است. حضرت فرمودند: هم اکنون خداوند متعال اجازه فرمودند در کار تو گشایشی شود. سپس به فردی گفتند: آن غذایی را که سحری و افطار من است را بیاور، آن شخص غذا را که دو قرص نان خشک بود آورد. امام علیه السلام فرمودند: آن را بردار که در نزد من چیز دیگری نیست و خدای تعالی با این دو قرص نان مشکلات تو را رفع می فرماید و تو را به خیری گسترده می رساند. آن مرد دو قرص نان را گرفت و به بازار رفت؛ در همین حال نیز به سنگینی قرضش و حال بد همسرش می اندیشید و شیطان نیز او را وسوسه می کرد که قرض سنگین تو کجا و این دو قرص نان کجا؟ در این هنگام مسیرش به ماهی فروشی افتاد که ماهی خشکی در دست داشت. به وی گفت: آیا حاضری این ماهی خشک را به من بدهی و یک عدد نان خشک از من بگیری؟ ماهی فروش پاسخ داد: آری، و با این پاسخ معاوضه صورت گرفت. آن مرد به حرکتش ادامه داد تا آن که به شخصی برخورد کرد

که اندکی نمک در دست داشت پیشنهاد معاوضه یک قرص نان خشک را با نمک کرد و قبول شد. وقتی که او شکم ماهی را باز کرد؛ در شکم ماهی دو عدد مروارید گرانبها یافت که به خاطر آن دو مروارید شکر خدا را به جا آورد. وقتی که هنوز غرق شادی این ماجرا بود، در خانه اش زده شد و هنگامی که در را باز کرد؛ صاحب ماهی و صاحب نمک را دید که آمدند و گفتند ای بنده خدا ما و همسران ما سعی کردیم که این قرص نان‌ها را بخوریم ولی دندان‌های ما نتوانست ما این نان را به تو پس می‌دهیم و آن چه از ما گرفته بودی را برای حلال کردیم و آن مرد آن دو قرص نان را گرت. بعد از رفتن آن دو نفر، در خانه اش دوباره زده شد و این بار فرستاده فرزند رسول خدا بود که گفت: حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: تو به گشایش رسیدی، پس طعام ما را به ما بازگردان چرا که آن را غیر از ما نمی‌خورد آن مرد آن دو لؤلؤ را به قیمت فراوانی فروخت و دینش را با آن پرداخت کرد و بعد از آن حال او خوب شد.

گاهی بعد از هزار جور دعا با خودمان قبول می‌کنیم که بالاخره دردمان را به حامی زمانمان بگوییم تا هم او را آزموده باشیم هم حاجت روا شده باشیم... بعد جالب ترش آنجاست که برای دعايمان تاريخ و ترتيب و اسباب هم مشخص می‌کنیم، انگار گاهی یادمون می‌رود این خانواده کارشان را خوب تر از هر کس دیگری بلدند... یا دو قرص نان زندگی کسی را متحول می‌کنند، بی‌جاست اگر بپرسیم نان چه ربط دارد به بی‌پولی... یک جور جواب می‌دهند که ارتباط دعا و حاجت‌روایی را می‌فهمیم نه می‌توانیم ذره بین بگیریم و بگوییم فلان حاجت را حضرت روا کردند... این خاندان کارشان درست است. پنهانی حاجت می‌دهند...

اگر امام زمان علیه السلام در خلوت خود دست حمایت بلند می‌کند و برای شیعیان دعا می‌کند اگر امام زمان علیه السلام می‌فرماید ما همواره به یاد شما هستیم و شما را فراموش نمی‌کنیم اگر امام زمان علیه السلام همواره دست حمایتش بر شانه شیعیانش است زیرا او از این خاندان است زیرا پدران او این گونه بودند.

وقتی از نعمتی بهره‌مند هستیم حداقل ترین کار این است که از آن نعمت استفاده کنیم حال که از حمایت چنین حامی برخوردار هستیم حداقل ترین کاری که من و شما می‌توانیم بکنیم این است که از آن حمایت استفاده کنیم و قدرشناس آن باشیم.

